



غزل سرا و باغ‌های خیال

نوشته بختیار علی
ناشر: رنج (سلیمانیه)
تاریخ انتشار: فوریه ۲۰۰۸
تعداد صفحه: ۶۱۸
تیراژ: ده هزار
قطع: وزیری

کتاب

می‌شناختند. آخرین بار آن‌ها را با خاطره زیبایی ترک کرده بود و اکنون نیز با همان خاطره زیبا به نزدشان برمی‌گشت. با آن‌که زندگی‌اش آکنده از فریب و بدی بود، اما مطمئن بود که قلب ساده‌ای دارد و بارها تلاش کرده که روح‌اش را از چنگ اهریمن بیرون بکشد، ولی چون هیچ‌گاه خود ازاد و مستقلاً نداشته، در این کار موفق نبوده است. روستایی که او به‌سوی آن می‌رفت، در واقع نوعی تبعیدگاه بود و در لابه‌لای قلعه‌های بلند ناپدید شده بود. در آن‌جا سه مرد تنها می‌زیستند. روستایی بود که در شورش‌های سال ۱۹۹۱ ویران شده بود. روستا ملک «سحرآقا» بود که امروز همه او را با عنوان «بارون خیال» می‌شناسند. بارون خیال که یکی از مردان با اسم و رسم است و در پانزده سال گذشته، به‌طور پنهانی بر بسیاری از امور سیاسی کشور تأثیرگذار بوده، به توصیه رئیس جمهور، آباد کردن دوباره این روستای متروکه را برعهده سه تن از زندانیان بخشوده شده گذاشته است. زندانیانی که جز خاطره، چیز دیگری نداشتند تا به امید آن و برای آن زندگی کنند. بایستی این ویرانه را آباد می‌کردند... مهم نبود چند خانه در آن بسازند... مهم نبود دیوارها و درها و پنجره‌ها را چه‌گونه بسازند، بلکه مهم این بود که کار کنند. هر ماه یک‌بار کامیون بزرگی، مصالح ساختمانی را تا دامنه‌های کوه می‌آورد و این سه نفر، مصالح را با سه استر پیر به کمرکش کوه می‌بردند.

در آغاز بهار سال ۲۰۰۶ مرد بلندبالای گندم‌گونی، برای انجام وظیفه‌ای مهم و مخفی، به یکی از روستاهای محصور در میان کوه‌های سر به فلک کشیده شمال می‌رفت. او رسالت بزرگی بر عهده داشت که کسی جز او از پس انجام آن برنمی‌آمد. از آن آدم‌های مکاری بود که همواره خود را بی‌گناه جلوه می‌دهند. لبخند فریبنده چهره‌اش به او کمک می‌کرد که هر روز به هزار رنگ گوناگون دربیاید. همچون یک دلفک کارگشته می‌توانست هر قلب و روحی را بازیچه ناجوانمردی‌های خود کند. بی‌گمان شیطان از این‌که چنین دست‌پرورده هنرمندی داشت، به خود می‌بالید. مردی بود که می‌توانست روی همه بندها به بهترین شکل ممکن هنرنمایی کند، با این حال نوجه‌ای مهربان و دلسوز بود... خودش هم از این‌که بگوید من نوجه دلسوز کسانی هستم که بهم قدرت و مکنت می‌دهند، شرم نمی‌کرد. وقتی به آن‌جا رسید، از بیراهه‌های سخت و دشوار این ناحیه شگفت‌زده شد. هشت ساعت پیایی با آذوقه اندک، مانند یک روح سرگردان، سوت‌زنان و شادمان، بلندی‌ها را پیموده بود. باوجود بدرشتی و گذشته سیاه‌اش، چندبار بر آن شد که این مأموریت را رها کند... چون می‌ترسید از عهده برنیاید. او کمابیش با سرشت آنانی که اکنون پیش‌شان می‌رفت آشنا بود. آن‌ها هم تا حدودی او را

پرسه‌ای در باغ‌های خیال

غزل‌سرا و باغ‌های خیال تازه‌ترین رمان نویسنده برجسته گرد، بختیار علی است. نویسنده امتیاز انتشار این رمان را در برابر مبلغ بیست و پنج هزار دلار به انتشارات «رنج» سلیمانیه واگذار کرده است. رویدادهای رمان در واقعیتی آمیخته با خیال اتفاق می‌افتد. در سراسر فضای رمان با کشاکش میان خیال و واقعیت روبرو هستیم. سبک رمان برپایه رئالیسم جادویی است. گفت‌وگوها معمولاً بلند و همراه با چاشنی‌های فلسفی است. بیش‌تر حوادث

رمان در سال‌های پس از شورش کردستان عراق علیه دیکتاتور بعث (۱۹۹۱) روی می‌دهد و تا تابستان ۲۰۰۷ ادامه می‌یابد. روایت رمان را چهار راوی برعهده دارند که هرکدام از جایی و از زاویه دید خود به روایت می‌پردازند. این چهار راوی عبارتند از:

۱. راوی دانای کل
۲. حسن توفان

۳. ماژلان خیالی (ماجد گل‌سولوا)
۴. ماژلان واقعی (زه‌دی شاه‌زمان)

گذشته از روایت‌های راوی‌ها، گه‌گاه فصلی با عنوان «یادداشت‌های بارون خیال» می‌آید که خود بخشی از جریان کلی رمان را پیش می‌برد. در حقیقت «بارون خیال» را می‌توان به‌عنوان راوی پنجم رمان به‌شمار آورد که روایت او در راستای روایت راوی‌های دیگر جلو می‌رود و گه‌گاه آن‌ها را قطع و تکرار می‌کند. روایت رمان غیرخطی و آمیخته‌ای از رمان‌های مدرن و پسامدرن است. از ویژگی‌های پسامدرنیستی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نبود نظم زمانی: در این رمان، فصل‌ها به ترتیب زمانی نیامده و به اصطلاح، روایت رمان غیرخطی است. در رمان‌های مدرن نیز زمان روایت رویدادها گه‌گاه به هم می‌ریزد اما این به هم‌ریختن به شکل ناخودآگاه و از راه تکنیک‌های روایی همچون بازگشت به گذشته (فلاش‌بک) و جریان سیال ذهن انجام می‌گیرد. ولی در رمان‌های پسامدرن به‌شیوه‌ای خودآگاه روایت زمانی رویدادها پس‌وپیش می‌شود. جالب این‌جاست که خود نویسنده هم در همان صفحات نخست داستان به آن اشاره می‌کند: «متأسفانه داستان ما از آن‌گونه داستان‌هایی است که باید به شکلی آشفته و نامنسجم روایت شود».

۲. حضور نویسنده در داستان: نویسنده از همان آغاز همچون یکی از شخصیت‌ها در رمان حضور دارد و از شیوه نوشتن آن با خواننده سخن می‌گوید و برخلاف روال مرسوم که نویسنده هیچ‌گاه در متن داستانش از داستان بودن نوشته‌اش سخن نمی‌گفت پیایی به او گوشزد می‌کند که در حال نوشتن یک داستان است و آن‌چه خواننده می‌خواند نه عین واقعیت، بلکه یک داستان است. و البته داستانی که از واقعیت گرفته شده و از روی واقعیت بازآفرینی شده است. آن چنان‌که نویسنده خود یادآور می‌شود: «می‌خواستیم داستانی را روایت کنیم که

کاملاً منطبق بر رویدادهایی باشد که به شیوه‌ای مجازی با تولد شگفت‌انگیز «غزل‌سرا» آغاز می‌شود و هنوز هم ادامه دارد».

۳. دیدار و گفت‌وگوی شخصیت‌ها با نویسنده: در رمان‌های کلاسیک و مدرن، رسم بر این است که نویسنده آفریننده شخصیت‌هاست و شخصیت‌ها در برابر تصمیم او منفعل و ناتوان‌اند، اما در رمان‌های پسامدرن شخصیت‌ها گاه با نویسنده روبه‌رو می‌شوند و حتی ممکن است برای او تعیین تکلیف کنند. «آن‌چه از راه» شبر مصطفا (یکی از شخصیت‌های رمان) به دست ما (نویسنده) رسیده، چند نوار کاست و مقداری اسناد و مدارک و هزاران صفحه دست‌نوشته است که این مرد هزارچهره به منظور فریب دادن و به اشتباه انداختن دیگران، آن‌ها را با دست‌خط‌های متفاوتی نوشته است. اکنون ما با ویرایش و پیرایشی که در دست‌نوشته‌ها انجام داده‌ایم، آن‌ها را در این‌جا می‌آوریم...

۴. فراداستان بودن: در این رمان شخصیت‌ها در جای‌جای آن، پرسش‌ها و گفت‌وگوهای زیباشناسانه و هستی‌شناسانه را پیش می‌کشند، یعنی رمان علاوه بر پرداختن به واقعیات بیرونی و رخدادها، به جهان درونی و ذهنی نیز می‌پردازد، که این مسأله از ویژگی‌های متن‌های پسامدرن است.

۵. عدم قطعیت: «بهمن ناصر» یا «غزل‌سرا» که شخصیت اصلی این رمان است، هیچ‌گاه با قطعیت کامل نمی‌فهمد که پدر واقعی‌اش کیست. آن عاشق دل‌سوخته است که روح او را به کمال رسانیده و یا همان شوهر واقعی مادرش که جسم او را به پرورش داده است؟ حتی درباره مرگ پدر خیالی بهمن نیز هرگز قطعیتی وجود ندارد. دو روایت مختلف از جریان مرگ او، خواننده را به یاد عدم قطعیت موجود در جهان امروز می‌اندازد. براساس روایتی، او در یکی از بیمارستان‌های شهر ارومیه می‌میرد و طبق روایتی دیگر، در زادگاهش و در زمانی متفاوت با زمان روایت نخست از دنیا می‌رود. این روایت‌های گوناگون که از یک رویداد واحد می‌شود، راه را بر هرگونه یقینی می‌بندد. یقینی که از دنیای سرگشته امروز پسامدرن رخت بر بسته است و هرکار و هرچیزی را به‌سوی فرجامی گنگ و مبهم می‌کشاند.
۶. شروع نامرسوم: رمان به‌جای این‌که از آغاز وقوع رویدادها (یعنی سال ۲۰۰۴) شروع شود، از میانه‌های آن (سال ۲۰۰۶) آغاز می‌شود. نویسنده

در همان جمله نخست می‌نویسد: «در آغاز بهار سال ۲۰۰۶ مسرد بلندبالای گندم‌گونی، برای انجام وظیفه‌های مهم و مخفی، به یکی از روستاهای محصور در میان کوه‌های سربه‌فلک کشیده شمال می‌رفت.» و دو صفحه پس‌از آن می‌نویسد: «هدف ما از انتشار این کتاب، از یک‌سو آگاه کردن جهانیان از حکایت حیرت‌آوری است که بیش‌تر رویدادهای وحشتناک آن، بعداز بهار ۲۰۰۴ اتفاق می‌افتد... همچنین داستان برخی از رویدادهایی است که پس‌از بهار ۲۰۰۷ اتفاق افتاده است».

۷. بی‌ثباتی و چندپارگی شخصیت‌ها: برخی از شخصیت‌های رمان، میان دو جهان متفاوت (جهان و فراجهان) و یا دو شخصیت ناهمگون (انسان و فراانسان) در نوسان هستند. شخصیت «غزل‌سرا» و «ماژلان خیالی» نمونه بارز چنین شخصیت‌های چندپاره‌ای هستند که میان جهان واقعی و خیالی درنوسان‌اند.

۸. مدور بودن رمان: آغاز و فرجام این رمان در حقیقت در امتداد و مکمل یکدیگر هستند. به‌عبارتی، پایان رمان به آغاز آن برگشته و پیوند خورده و در نتیجه روایت داستان نوعی حالت مدور به‌خود گرفته است.

براساس روایت راوی نخست، شخصی به‌نام «ترخون‌چی» از سوی شخصیتی به نام بارون خیال برای کنکاش در ذهن و روح سه تن از قهرمان اصلی رمان حسن توفان، ماژلان واقعی و ماژلان خیالی به کوهستان می‌رود و خاطراتی را که آن‌ها بازمی‌گویند، یادداشت می‌کند. این یادداشت‌ها بعدها به دست «شبر مصطفا» می‌رسد و او هم برای مرتب کردن آن‌ها از راوی کمک می‌خواهد.

راوی دوم، حسن توفان که در واقع یکی از قهرمانان رمان نیز به‌شمار می‌آید، سال‌ها به‌عنوان یک قاتل جنایتکار برای حزب کار کرده است، اما روزی در هنگام گشتن یک زن جوان، ناگهان دچار نوعی شورش درونی می‌شود و برای همیشه از قتل و کشتار دست می‌کشد و برای رهایی از احساس گناه، خود را در باغ‌های خیالی مادر گلاب‌گیرش غرق می‌کند و مدت شش سال به خلوت خودش پناه می‌برد. این راوی قهرمان خود در فصلی تحت عنوان «بعداز سال‌های شورش، بهتر است کمی با خودت خلوت کنی» از آن سال‌ها سخن می‌گوید.

راوی قهرمان سوم وقتی در چهره ماژلان خیالی

ظاهر می‌شود، روایت‌اش در جهان خیال می‌گذرد؛ و وقتی در جایگاه ماجد گل‌سولاو می‌نشیند، روایت‌اش در جهان حقیقت نمود می‌یابد. ماژلان خیالی، قصه‌گویی‌ست که با قصه‌های شگفت‌انگیز خود، کودکان نابینا را به سرزمین‌های خیالی می‌برد و در این راه چنان مهارتی دارد که گویی کودکان این سفرها را در عالم بینایی تجربه می‌کنند.

راوی قهرمان چهارم پس از پایان دوران دبیرستان، به شغل بتائی رومی آورد. او که به دلیل نامعلومی خود را به گنگی زده و با هیچ‌کس صحبت نمی‌کند، کم‌کم همه به این باور می‌رسند که لال شده است. مزدوران دیکتاتور که سال‌ها در پی آدم‌گنگی بوده‌اند تا برای ساختن زندان‌های مخفی از او استفاده کنند، به سراغ زهدی می‌آیند. زهدی پس از چهار سال ازگار از چنگ یعنی‌ها نجات می‌یابد و مخفیانه می‌گریزد. او بعد از ۲۴ سال برای دیدن «باران شکر» خواهرزاده جوان و هرگز ندیده‌اش که اکنون همسر مرد میان‌سال به نام «بارون کدو»ست و از زندگی با او ناخرسند است به زادگاه‌اش برمی‌گردد، اما می‌بیند که خواهرزاده‌اش از چند ماه پیش ناپدید شده و بارون کدو و مرتضای شیطان در میان مردم شایع کرده‌اند که او برای ادامه تحصیل به آلمان پیش دایی‌اش رفته است. ماژلان واقعی پس از گذر از درون حوادث تودرتو، به کمک حسن توفان و ماژلان خیالی و شبر مصطفا و غزل‌سرا و «تریفه یابحری» و «افسانه» از مرگ باران آگاه می‌شود و جسدش را به کمک مرتضای شیطان در باغ معروف او می‌یابد. بارون کدو باران را به دلیل رابطه پنهانی با جوان خوش‌سیمایی که زنان و دختران شهر به او لقب «نوجوان چینی» داده‌اند، گشته است.

در این رمان با دو دسته قهرمان روبه‌رو هستیم: قهرمان‌های واقعی و قهرمان‌های خیالی. حسن توفان و ماژلان واقعی و ماژلان خیالی و شبر مصطفا و نوجوان چینی و مرتضای شیطان و همه بارون‌ها جزو قهرمان‌های واقعی هستند، ولی بهمن ناصر، غزل‌سرا و تریفه یابحری، دختر و پسر خیالی هستند که به‌شدت عاشق یکدیگر هستند

نویسنده در این رمان از واقعیت‌های تلخی سخن می‌گوید که پس از پیروزی شورش ۱۹۹۱ و برقراری آرامش نسبی در کردستان عراق، در پوشش‌های فریب‌دهنده رشد می‌کنند. افرادی که پیش‌تر در نقش انقلابی و حامی حقوق مردم به‌پاخاسته‌اند، اکنون به کمک همدیگر محله خاصی را به نام «نومیران» ساخته‌اند که کسی جز خود آن‌ها اجازه آمد و شد به آن‌جا را ندارد. این افراد که همه جزو مقام‌های بلندپایه احزاب هستند، هرکدام به‌نوعی در کار تجارت اجناس مختلف هستند و یکدیگر را با لقب «بارون» خطاب می‌کنند، لقبی که در اوایل جنبه طنز و شوخی دارد اما کم‌کم به‌گونه‌ای جدی رواج می‌یابد. هر جنس و کلاهی بارون و بزه خود را دارد، مانند بارون مرغ، بارون عروسک، بارون پشم، بارون تیر آهن، بارون عتیقه، بارون برنج و حتی بارون‌هایی که به نوعی به دنیای خیال وابستگی دارند، همچون بارون خیال و بارون سایه. وقتی ماجد گل‌سولاو قصد ورود به خانه «بارون سایه» را دارد، به نظر می‌رسد که سایه‌اش از خودش پیشی می‌گیرد: «بارون عروسک انگار که بخواهد گور دوستی را به من نشان دهد، با صدای گرفته‌ای گفت: «این‌جا منزل بارون سایه‌س» و وقتی اولین گام را به‌سوی در خانه برداشتم، احساس کردم که

سایه‌های ما بسیار جلوتر از خودمان وارد آن خانه می‌شوند». (ص ۳۰۰)

بارون‌ها قدرت تخیل و اندیشه ندارند، از این‌رو با خیال و با اهالی آن دشمنی می‌ورزند. یکی از دغدغه‌های رمان این است که دنیای ما درحال از دست دادن نیروی تخیل و اندیشه‌گری است و افرادی از نوع بارون‌ها درحال افزایش و تسخیر جهان ما هستند که با دنیای تخیل و رویاها و اندیشه‌های آرمانی بیگانه‌اند و این یعنی نابودی احساس‌ها و آرزوهای والای انسانی. در واقع نزدیکی به قدرت و سیاست، باعث دوری از احساس و تخیل است.

در محله بارون‌ها باغی با دیوارهای بسیار بلند وجود دارد که به باغ «مرتضای شیطان» معروف است. این باغ در حقیقت گورستان مخفی مخالفان بارون‌هاست. کسی که با بارون‌ها دربیفتد، به شیوه مرموزی کشته می‌شود و به دست مرتضای شیطان، دور از چشم مردم در آن باغ مدفون می‌شود.

در پایان رمان، پس از آن‌که همه شخصیت‌های خیالی به‌دست بارون‌ها کشته و ناپدید می‌شوند، گه‌گاه در گوشه و کنار شهر، پرهیب آن‌ها نمایان می‌شود و خواب و زندگی بارون‌ها را آشفته می‌کند. جالب است که در رمان، همه شخصیت‌های آرمان‌گرا (قهرمان) یا به دست ضدقهرمان‌ها کشته (غزل‌سرا و تریفه و ...) و یا اسیر و زندانی (حسن توفان، ماژلان واقعی و ماژلان خیالی) می‌شوند و از انتقام در این‌جا خبری نیست. شاید دست خواننده باز گذاشته شده تا خود در پایان به هر شیوه‌ای که دوست دارد، از ضدقهرمانان (بارون‌ها) انتقام بگیرد.

□

فراخوان ترجمه داستان‌های گُردی

در راستای افزایش حس همدلی و تبادل فرهنگی هرچه بیشتر هم‌میهنان عزیز ایرانی با یکدیگر و برای معرفی ادبیات و نویسندگان گُردستان ایران، با همفکری تنی چند از ادب دوستان بر آن شدیم که گزیده‌ای از داستان‌های کوتاه گُردی را (از آغاز تا امروز) به فارسی ترجمه و منتشر کنیم. از آنجایی که دسترسی به داستان‌های چاپ نشده نویسندگان جوان، مشکل و گاه ناممکن بود، در همین راستا از همه نویسندگان عزیز به ویژه کسانی که به هر دلیلی فرصتی برای انتشار داستان‌های خود نیافته‌اند خواهشمندیم که ترجمه فارسی یک یا دو داستان کوتاه خود را به همراه مشخصات کامل (نام و نام خانوادگی، تاریخ و محل تولد و سکونت) به یکی از دو روش زیر برای انتشار در مجموعه «آنتولوژی داستان کردستان ایران» بفرستند:

۱. متن ترجمه را پس از حروف چینی با نرم‌افزار word به همراه cd و یک نسخه پرینت شده، به نشانی: (بورکان خیابان شهیدبهشتی کوچه خاکه‌لیوه ۱ منزل رضا کریم‌مجاور) بفرستند.

۲. متن ترجمه را به نشانی الکترونیکی rezatapo@yahoo.com بفرستند.

برای کسب اطلاعات بیشتر تر با شماره تلفن (۰۴۸۲۶۲۲۸۶۷۱) تماس بگیرید.